

# تحریرف تاریخی به بهانه «تحوّل تصویر افسان»

چندی پیش به کتابی برخوردیم که در سال ۱۹۸۷ در بخش آسیایی اتحاد جماهیر شوروی منتشر شده است، با عنوان «هنر مینیاتور و ادبیات شرق» به قلم ا. آ. پولیاکواو. ای. رحیموا (یا رحیموا). نویسندگان با استفاده از نسخه‌های خطی موجود در سن پترزبورگ قبلی و فعلی (لنینگراد آن دوره) و تاشکند، این کتاب را نوشته‌اند. دستشان درد نکند که ۱۱۸ صفحه تصویر از مینیاتورهایی را که در سایر کتابها یافت نمی‌شود و دسترسی به آنها دشوار است به علاقمندان عرضه کرده‌اند. اما این کتاب بار دیگر داغ مرا تازه کرد، به عنوان فارسی‌زبانی با هویت فرهنگی ایرانی.

با توجه به اینکه مجله بخارا در میان فارسی‌زبانان آسیای میانه محبوبیت و خوانندگانی دارد بر آن شدم تا صدای اعتراض و انتقاد خود را به گوش این عزیزان برسانم. هر چند که یازده سال از تاریخ انتشار کتاب می‌گذرد، اما به قول مثل معروف «ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است». بعلاوه در این سوی جهان نیز هر روز فرهنگ هنر ایرانی القاب دیگری می‌گیرد: نوروز می‌شود سال نوگردها (هر چه بگویی «نو» و «روز» دو واژه فارسی است به خرج کسی نمی‌رود)، در تلویزیون «آرته» (کانال فرهنگی فرانسه و آلمان) ابن سینا، خوارزمی و رازی می‌شوند دانشمندان عرب و انستیتوی جهان عرب پاریس تمام آثار فرهنگ ایرانی را به عنوان آثار عربی عرضه می‌کند و وقتی هم که اعتراض می‌کنی پاسخ می‌دهند بودجه انستیتو را اعراب می‌پردازند!

درست است که کتاب مورد بحث براساس ۱۴ نسخه خطی موجود در لنینگراد و ۱۶ نسخه

خطی موجود در تاشکند نوشته شده (بعلاوه استفاده از دو نسخه خمسة نظامی که در لندن نگهداری می‌شود)، اما این دلیل کافی نیست برای اینکه «فارسی» و «ایرانی» حذف شود و «شرق» و «خاورمیانه» به جای آن بنشینند. تعداد قابل ملاحظه‌ای از نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی فرانسه<sup>۱</sup> در پاریس، «بریتیش موزیوم» در لندن و سایر مجموعه‌های شرق و غرب جهان موجود است، آیا این دلیل کافی است که آنها هم هر لقمی دلشان خواست به این آثار بدهند؟

از عنوان کتاب شروع کنیم: مقصود از «شرق» کجاست؟ این ادبیات «شرقی» به چه زبانی نوشته شده‌اند؟

تردیدی نیست که بارزترین نشانه فرهنگ ایرانی زبان فارسی است. آنگاه که نقاشان ایرانی، با تمام ویژگیهای سنتی نقاشی ایرانی، مقامات حریری را مصور می‌کنند آثارشان به عنوان «نقاشی عربی» مطرح می‌شود اما به گمانم تاکنون هیچکس با بیهقی و سعدی و حافظ شوخی نکرده بود. حتی وقتی تاریخ‌نگاران غربی می‌خواهند درباره تاریخ معماری ایران در دوران اسلامی صحبت کنند، نخست به فردوسی به عنوان احیاء کننده فرهنگ و ادبیات فارسی می‌پردازند و سپس از معماری این دوره سخن می‌گویند، چه رسد به نقاشی نسخه خطی ادبیات فارسی که جزء جدایی ناپذیر آن است.

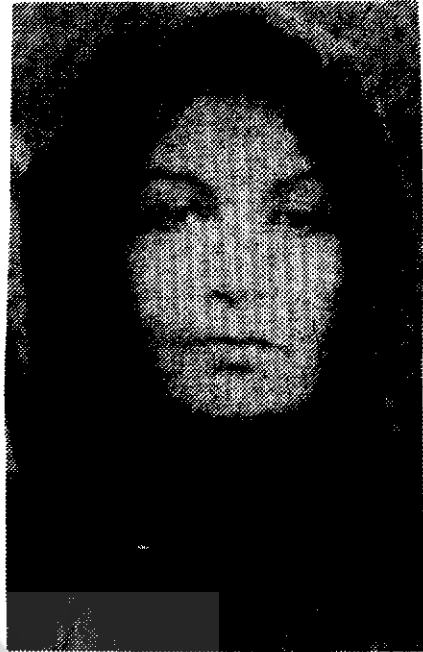
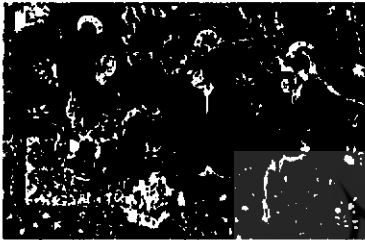
موضوع کتاب بررسی «تحول تصویر انسان» است که کاری به آن نداریم، هر کس مختار است هر موضوعی را که دلش می‌خواهد برای پژوهش برگزیند، فقط اشاره می‌کنیم امروزه جزو بدیهیات است که هرگاه کوشش شود آثار ادبی و هنری از دیدگاه یک جهان‌بینی سیاسی مورد نقد و بررسی قرار گیرد، نتیجه قالبی و قلابی از آب در می‌آید.

برگردیم به مشخصات کتاب: جمعاً ۱۳۶ تصویر در این کتاب از ۱۰۴ مینیاتور و ۳۲ بزرگ‌نمایی قسمتهایی از آنها، چاپ شده. متن کتاب حدود هفت صفحه است. علاوه بر آن برای هر یک از ۱۰۴ مینیاتور همراه با شناسنامه آن چند سطری توضیح موضوع و تحلیل اثر به زبانهای روسی و فرانسوی آمده است.

در این هفت صفحه فقط یک بار «ادبیات به زبان فارسی»<sup>(۱)</sup> آمده است، چون نویسندگان چاره‌ای نداشته‌اند، چرا که می‌خواسته‌اند رودکی را «رنالیست» و فردوسی را «ایدئالیست» عنوان کنند. باز هم جای شکرش باقی است که نگفته‌اند رودکی به شیوه رنالیسم سوسیالیستی شعر می‌سروده چون بعدها، در قرن بیستم، زادگاهش در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سابق واقع

# Миниатюра и литература востока

Е.А. Полякова.  
З.И. Рахимова



● دکتر سیما کوبان

شده!

۳۶۶

یک بار هم صحبت از «شعر به زبان فارسی» است، برای اینکه بالحنی محکوم کننده بگویند شاعران فارسی سرای بین قرن هفدهم تا نوزدهم به «انسان واقعی به کلی بی توجه بوده اند»<sup>(۱)</sup>. صد البته گناه شاعران قرن هفدهم تا نوزدهم نابخشودنی است که از تجویزات جناب ژدانف درباره ادبیات و هنر در نیمه اول قرن بیستم بی اطلاع بوده اند!

در سایر موارد به جای فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی و مینیاتورهای آن هشت بار «شرق»<sup>(۲)</sup> و یک بار «خاورمیانه»<sup>(۳)</sup> آورده شده است!

به این ترتیب به غیر از اندک روسی زبانان و فرانسوی زبانان آشنا به ادبیات فارسی، خوانندگان این کتاب نمی توانند بفهمند آثار ابوالفضل بیهقی، نظامی گنجوی، جلال الدین رومی، امیر خسرو دهلوی، سعدی، حافظ، عطار، جامی، و سایر نویسندگان و شعرائی که از آنان نام برده شده به کدامیک از زبانهای شرقی است!

حال نگاهی کنیم به مینیاتورهای چاپ شده در کتاب: از ۱۳۶ تصویر در ۹۰ تصویر متن فارسی را در کنار نقاشی ملاحظه می کنیم. جمعاً مینیاتور همراه با متن ترکی است که ۳ اثر از آن

۲ - همان کتاب، ص ۷۴ تا ۸۰.

۱ - همان کتاب، ص ۷۶.

۳ - همان کتاب، ص ۸۰.

علیشیر نوایی و یک اثر، یوسف و زلیخای دوربک است. تازه در شناسنامه ۳ اثر علیشیر نوایی آمده که یکی در قزوین، یکی در غرب ایران و یکی هم احتمالاً در تبریز مصور شده‌اند! در ۲۹ تصویر هم نقاشی همراه با متن نیست که دو آلبوم بدون متن یکی منسوب به بهزاد و دیگری منسوب به رضا عباسی است.

(این دو هنرمند فقط «شرقی» معرفی شده‌اند!)، با مراجعه به شناسنامه ۲۷ تصویر باقیمانده، معلوم شد آنها نیز مربوط به نسخه‌های خطی فارسی هستند.

برای انتقال اسامی خاص به زبان فرانسوی نیز شیوه غربی به کار گرفته شده به این ترتیب که خ، ح و ه هر سه با KH نوشته شده‌اند درحالی‌که معمولاً ح و ه با H نوشته می‌شوند بنابراین خواننده غربی که KH را برگردان خ می‌شناسد، بهزاد را «بخزاد» و حافظ را «حافظ» و گلشاه از «گلشاخ» تلفظ می‌کند.

به سر شاهنامه فردوسی بلای بامزه‌تری آورده‌اند: شاهنامه در سراسر کتاب تبدیل شده به «شا - نامه» «Shâ - Nâmé» ش در زبانهای مختلف اروپایی با SH یا CH نوشته می‌شود و شاهنامه را نیز به هر دو شکل ثبت کرده‌اند. اما نکته جالب توجه حذف ه میانی شاهنامه است. در بخش توضیحات کتاب<sup>(۱)</sup> درباره تصویر ۱ و ۲ می‌بینیم که در شناسنامه تصویر عنوان نسخه خطی به ترتیب بالا نوشته شده اما در توضیح مربوط به این مینیاتور لغت شاه به Chah برگردان شده. بدون تردید نویسندگان دانشمند این کتاب می‌دانسته‌اند که شاه و شاهنامه را با فاصله چند سطر باید به یک ترتیب برگردان کرد چون «شاه» در هر دو مشترک است. پس آیا تبدیل شاهنامه به «شا - نامه» به دلیل جهان‌بینی سیاسی این بزرگواران نبوده که نخواسته‌اند اثری که مورد علاقه تمامی فارسی‌زبانان آسیای میانه است با «شاه» که در این شیوه تفکر موجودی پلید و منفور است وجه اشتراکی داشته باشد!

برای اینکه رعایت انصاف را کرده باشیم باید بگوئیم که در متن ۷ صفحه‌ای یک بار کلمه «ایران» به کار برده شده آنهم هنگامی است که صحبت از نقاشی «خلفهای ساکن شرق عربی ایران و آسیای میانه قبل از استقرار اسلام»<sup>(۲)</sup> است نویسندگان محترم گویا در اینجا خجالت کشیده‌اند از «شرق عربی» بپروند به «آسیای میانه» و ناگزیر کلمه ایران را هم به کار برده‌اند!

در حمایت از موضع نویسندگان محترم این کتاب، می‌توان عنوان کرد که از ۳۲ نسخه خطی مورد استفاده آنان فقط ۱۲ نسخه در درون مرزهای فعلی ایران مصور شده، حال آنکه ۱۴ نسخه در سمرقند و بخارا و آسیای میانه، ۴ نسخه در هرات و ۲ نسخه در کشمیر اجراء شده‌اند، بنا بر

این ایران در اقلیت است و باید «شرق» را به جای آن نشانند. اما انتقاد ما از موضع ملی‌گرایانه نیست. در طول چندین و چند قرن زبان فرهیختگان سرزمینهای متعددی فارسی بوده، به همین دلیل هم نظامی گنجوی، جلال‌الدین رومی و امیر خسرو دهلوی آثار خود را به فارسی سروده‌اند و نقاشان هنرمند هم این آثار را مصور کرده‌اند. در نتیجه نقاشی ایرانی:

Peinture Persane یا Miniature Persane جزء جدائی ناپذیر نسخه‌های خطی فارسی است. درست است که شاهکارهای ادبیات و هنر میراث جهانی است، اما پذیرفتنی نیست که به هر دلیلی باشد سر ملتی خلاق را زیر آب کنیم و آثار فرهنگ و هنرش را به دیگرانی نامشخص نسبت دهیم.

استراسبورگ، اول ژانویه ۱۹۹۸

